

## فرقه وهابیه، مروج اصول اعتقادی اسرائیلیه

\* محمد مرتضوی

\*\* حسینعلی کیخا

### چکیده

در زمان پیامبر اکرم ﷺ و حتی ابوبکر چیزی از اسرائیلیات در تفسیر، تاریخ و اصول اعتقادی مسلمانان مطرح نبود. از زمان خلیفه دوم کم‌کم افکار و اندیشه‌های بنی اسرائیلی در میان مسلمانان رسوخ کرد. احبار یهودی و راهبان مسیحی بعدها با حمایت جانی و مالی معاویه و خاندان بنی‌امیه، در ترویج اسرائیلیات نقش کلیدی داشتند. اکنون فرقه وهابیت به‌عنوان یک جریان دینی در برداشت از آیات صفات از آن بهره‌برداری کرده، خود را بر صراط حق و مخالفین را در گمراهی می‌بینند. در نوشتار حاضر با سنجش و مقایسه اندیشه‌های اعتقادی تورات و اندیشه‌های اعتقادی وهابیت در باب توحید صفاتی به این نتیجه رسیدیم که اعتقادات توحید صفاتی وهابی‌ها نسخه جدیدی است، برگرفته شده از اعتقادات یهود.

### واژگان کلیدی

اسرائیلیات، عرش، ید، کعب‌الاحبار، ابوهریره، صفات، نقد.

mortazavi\_m@ferdowusi.un.ac.ir

ha\_kikha@yahoo.com

تاریخ تألیف: ۱۳۹۰/۱/۲۱

\*. استادیار گروه معارف دانشگاه فردوسی.

\*\* . دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۱۵

### طرح مسئله

یکی از اصول بنیادین اسلام اصل توحید است، که خود شامل توحید ذاتی، ربوبی، صفاتی و فعلی می‌شود. مسلمانان در توحید صفاتی با یکدیگر اختلاف نظر دارند. به گونه‌ای که بعضی با ارائه چهره انسانی از خداوند، برایش اعضا و جوارح قائل شده‌اند. با توجه به اینکه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین اندیشه‌هایی در میان مسلمانان مطرح نبود، این پرسش مطرح می‌شود که از چه زمانی این اعتقادات و اندیشه‌ها در میان مسلمانان شکل گرفت؟ آیا ریشه‌های درون دینی دارد؟ یا عوامل برون دینی باعث به وجود آمدن چنین اعتقاداتی شده است؟ مقاله حاضر به تحقیق درباره این مسئله می‌پردازد.

### واژه اسرائیلیات

اسرائیلیات جمع اسرائیلیه است و در اینکه ریشه آن عربی، یا از واژگان وارداتی زبان عربی است، اختلاف نظر است؛ بعضی آن را واژه‌ای عبری دانسته‌اند که بمعنای «پیروزی بر خدا» است. (معرفت، ۳۷۹: ۲ / ۷۰) این کلمه مرکب از دو جزء است؛ واژه «لسراء» بمعنای پیروزی و چیره شدن؛ و واژه «ئیل» بمعنای قدرت تا م و تمام (همان: ۷) بنابراین، «لسرائیل» یعنی چیره شده و پیروز آمده بر قدرت کامل یعنی خداوند تعالی. (همان) بنابر عقیده یهودیان، پس از پیروزی حضرت یعقوب در بیکار با خداوند، به وی لقب «لسرائیل» داده شد. (همان) نظر دیگر این است که: «لسرائیل» از نظر لغوی بمعنای بنده و برگزیده خدا (قرشی، ۳۸: ۱ / ۸۱) و بمعنای عبدالله است. (مغنیه، ۴۲۴: ۱ / ۹۰) بعضی هم احتمال داده‌اند کلمه لسرائیل عبری نبوده بلکه عربی، و برگرفته از عبارت «سبحان الذي أسرى بعبده» باشد. (خمینی، ۴۸: ۵ / ۵۳)

### معنای اصطلاحی

اسرائیلیات در اصطلاح به روایت‌های برگرفته شده از یهود و نصاری گفته می‌شود که در میان امت‌های گذشته جاری بوده است؛ (بن کثیر، ۴۱۲: ۱ / ۱۸؛ معین، ۳۶۳: ۱ / ۲۶۵) و به جهت غلبه جانب یهودی این روایات بر جانب نصرانی آنها، لسم اسرائیلیات بر آن نهاده‌اند. (همان) غالب این دلستان‌ها خرافی و بی‌ساست است. (معین، ۳۶۳: ۱ / ۲۶۵)

### عوامل ترویج فرهنگ بنی اسرائیل

از عوامل ترویج فرهنگ بنی اسرائیل می‌توان به فعالیت گروهی از لاهل کتاب و بعضی از مسلمانان در نقل روایات دروغ برگرفته از اسرائیلیات اشاره کرد.

#### الف) اهل کتاب

برخی از لاهل کتاب ناچار سلا م آورده بودند و گوشت و پوست آنها آغشته به اعتقادات یهودی و مسیحی بود و اطلاعات زیادی از تورات و انجیل موجود داشتند؛ از این رو، مسلمانان به دیده دشمنی و افراد با اطلاع به آنها نگاه می‌کردند و آنان نیز، در محافل و جمع مسلمانان از اسرائیلیات روایت می‌کردند. از مشهورترین آنها می‌توان افراد ذیل را نام برد:

#### ۱. کعب الاحبار

آخبار جمع «خَبَر یا حَبِر» به معنای دشمنان است. کعب الاحبار یعنی کعب دشمنان (نووی، ۴۰۷: ۳ / ۲۰۶) بعضی وجه تسمیه اش را در اختیار داشتن کتابهای اخبار (دشمنان یهود) دانسته‌اند. (همان) در اینکه کعب چه زمانی مسلمان شد، اختلاف نظر است. صحیح‌ترین قول آن است که او در زمان عمر سلا م آورد (بن حجر، بی تا: ۱۳ / ۲۸۲؛ بوریه، بی تا: ۴۷) و در سال ۳۳ هجری، در دوران خلافت عثمان، در حِمص وفات یافت. (نووی، ۴۰۷: ۳ / ۲۰۶) او با صحابه پیامبر ﷺ می‌نشست و از کتابهای اسرائیلیات برایشان روایت نقل می‌کرد. (نهی، ۳: ۳۱ / ۴۸۹) بوهریه می‌گفت: «كَانَ أَهْلَ الْكِتَابِ يَقْرَأُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَ يَفْسُرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ». (بن حجر، بی تا: ۱۳ / ۲۸۲)

گروهی از سیر فویسان نوشته‌اند که علی رضی الله عنه درباره کعب الاحبار می‌گفت: او از دروغگویان است. (بحرئی، ۴۱۱: ۱ / ۲۵) همچنین از زراره روایت شده که گفت: شخصی بنام عاصم بن عمر نزد ما م باقر رضی الله عنه آمد و گفت: کعب الاحبار می‌گوید: «هر بامداد کعبه مقابل بیت المقدس سجده می‌کند» ما م باقر رضی الله عنه فرمود: نظر تو درباره سخن کعب چیست؟ او گفت: کعب رست گفته است. ما م باقر رضی الله عنه فرمود: تو و کعب هر دو دروغ می‌گویید. (کلینی، ۳۶۵: ۴ / ۲۴۰) کعب الاحبار و امثال او از کسانی‌اند که حکایات و سخنانی را میان مسلمانان وارد کرده و آنها را فریب می‌دانند. (بن حزم ندلسی، بی تا: ۴ / ۲۴۰)

## ۲. تمیم داری

تمیم بن لوس داری از مسیحیان یمن بود (بوریه، بی‌تا: ۱۸۱) در سال نهم هجری پس از جنگ تبوک با گروهی نزد پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد. (همان: ۱۸۲) او در مدینه زندگی می‌کرد و پس از قتل عثمان به شام رفت. (همان) در دوران خلافت علی رضی الله عنه در سال چهارم هجری وفات کرد (همان)، از کسانی بود که به جای پیامبر ﷺ پیش نماز می‌ایستاد (بن‌عساکر، بی‌تا: ۲۲ / ۲۱۹) وی اولین کسی بود که دستان‌سرایی را آغاز کرد؛ از عمر اجازه گرفت تا برای مردم دستان بگوید؛ عمر به او اجازه داد تا ایستاده دستان بگوید. (نهی، ۳ / ۴۶۸: ۲ / ۴۴۸) او در زمان عمر پیش از خطبه‌های نماز جمعه سخنرانی می‌کرد (نمیری، بی‌تا: ۱ / ۱۱) در زمان عثمان جلسات سخنرانی تمیم در هر جمعه به سه جلسه افزایش یافت. (همان: ۱۲)

## ۳. وهب بن منبه

نژادش از فارس است که کسرا آنها را به یمن فرستاد (زرکلی، بی‌تا: ۸ / ۱۲۵) آگاه به سلاطین گذشتگان، به‌ویژه لسرئیلیات بود (همان) عمر بن عبدالعزیز قضاوت شهر یمن را به او سپرد (همان) وهب می‌گفت: ۹۲ کتاب آسمانی را گوش داده‌ام هفتاد و دوتای آنها را در کنیسه‌ها و بیست تا را از طریق مردم (همان: ۱۲۶) وی می‌گوید: در تمام آن کتابها دیدم که اگر کسی خولست و اراده‌ای را به خود نسبت دهد، کفر ورزیده است. (همان) پدرش بر دین مردم فارس (مجوس یا زرتشت) بودند. (همان) آنان با سکونت در میان مردم یمن ضمن فراگیری دین مسیح با آداب و رسو می‌هودی نیز، خو گرفتند. (بوریه، بی‌تا: ۵ / ۱۵) وهب زبان یونانی می‌دانست و از علم و دانش لهل کتاب اطلاعات زیادی داشت. (همان) او از مشهورترین مدرسان مدرسه‌ای بود که کیسان بن طاووس در یمن بنیان‌گذاری کرده بود (ثعالبی، ۳۸ / ۱: ۸۰) وهب در محرم سال ۱۱۳ یا ۱۱۴ هجری قمری در هشتادسالگی وفات یافت. (بن‌حبان، ۳۹۳: ۵ / ۴۸۷) بعضی هم سال وفات او را سال ۱۱۰ هجری درج کرده‌اند. (همان) وی می‌گفت: سی کتاب آسمانی را که برای سی پیامبر نازل شده بود مطالعه کردم (نهی، ۳ / ۴۶۵: ۴ / ۵۴۵) از کتاب‌هایی که به او نسبت داده شده: *ذکر الملوك المتوجه من حمير و اخبارهم و قصصهم و قبورهم و اشعارهم، قصص*

الانبیاء، قصص الاحیاء، کتاب القدر و کتاب الاسرائیلیات است. (کحالة، بی تا: ۱۳ / ۱۷۴) وهب بن منبه مدعی بود تورات و انجیل تحریف نشده و تغییری در آن صورت نگرفته است و به همان صورتی که نازل شده باقی است. تغییر و تحریف در کتابهایی رخ داد که توسط احبار و رهبران نوشته شده است. و کتابهای نازل شده الهی مصون از تحویل و تحریفاند. (بن کثیر، ۴۲: ۱ / ۳۸۴)

#### ب) مسلمانان

اگرچه در میان مسلمانان این حدیث پیامبر ﷺ شایع بود: «لا تصدقوا اهل الكتاب و لا تکذبوا هم...» لما مسلمانان در نقل کلام آنها خودداری نمی کردند. (همان: ۱۹ / ۱) و حتی بعضی از صحابه به وهب بن منبه، کعب الاحبار و عبدالله بن سلا مپیوستند. (لهوریه، بی تا: ۴۶ و ۴۷)

#### ۱. ابوهریره

ابوهریره از صحابه پیامبر ﷺ است. کنیه اش «ابوهریره»، و در نام وی اختلاف نظر است. تا جایی که سی لسم برای او نقل کرده اند. (عسکری، ۳۷۱: ۱۲) پس از فتح «خیبر» به مدینه آمد و تا وفات پیامبر ﷺ، سه سال صحبت آن حضرت را درک نموده است. (همان) کعب الاحبار در وصف ابوهریره می گوید: «ما رأیث احداً لم یقرأ التوراة أعلم بما فیها من ابی هریره» (نهبی، بی تا: ۳۵ / ۱) ندیدم کسی را که تورات نخونده باشد، و آگاهتر از ابوهریره به محتوای آن باشد. وی می گفت: احادیثی از پیامبر ﷺ روایت می کنم که اگر در زمان عمر می گفتم، سر م را می شکاند. (همان) ابوهریره می گفت: اگر تمام روایاتی را که در کیسه دارم برای شما نقل می کردم با پشگل مرا می زدید. (همان: ۵ / ۶۱) وی در ۷۸ سالگی و به سال ۵۹ هجری وفات کرد. (همان: ۶۲۶)

#### نقد ابوهریره

لما م علی ﷺ می فرمود: «آگاه باشید که دروغگوترین انسان زنده نسبت به رسول خدا است» (بن ابی الحدید، بی تا: ۱ / ۶۸) عایشه به احادیثی که ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت می کرد

اشکال می گرفت. (نهی، ۳: ۴۱، ۲ / ۴۰) ابوهریره این گونه توجیه می کرد که زن بودن و سرمه کشیدن و آرستن برای پیامبر ﷺ تو را به خود مشغول می کرد؛ درحالی که چیزی نبود که من را از پیامبر ﷺ باز داردا (همان: ۴۰) شخصی به عایشه گفت: ابوهریره از قول پیامبر ﷺ روایت می کند که «بد فالی در سه چیز است: زن، خانه و لسب» عایشه از این روایت بسیار خشمگین شد. و گفت: لعل جاهلیت چنین می گفتند. (ابن حنبل، بی تا: ۶ / ۵، ۱، ۲۴۰ و ۲۴۶) عمر بن خطاب، ابوهریره را تازیانه می زد و به وی می گفت: «بسیار روایت نقل می کنی و سزاوار آن هستی که یکی از دروغگویان بر پیامبر ﷺ باشی». (ابن ابی الحدید، بی تا: ۴ / ۶۷ و ۶۸) سفیان ثوری از ابراهیم تیمی نقل کرده است که گفت: از ابوهریره حدیث قبول نکنید مگر احادیثی که درباره بهشت یا جهنم گفته باشد. (همان: ۶۸) از ابوحنیفه درباره خبری که از رسول خدا می رسد و با قیاس تعارض دارد پرسش شد. وی گفت: اگر روایان ثقه، آن خبر را نقل کرده باشند، به آن عمل می کنیم و رأی را کنار می نهیم (همان: ۶۸) از او پرسیدند، درباره روایات ابوبکر و عمر چه می گویی؟ گفت: روایات آن دو، تو را کفایت می کند. (همان) از روایات علی و عثمان پرسش شد، گفت: روایات آنها هم چنین است. سپس درباره روایات صحابه، گفت: چون عادل بودند روایات همه آنها به جز ابوهریره و نُس بن مالک درست است. (همان) دیگر ایرادهایی که بر وی وارد کرده اند عبارتند از: یک حدیث «وعاءین»؛ بخاری از ابوهریره روایت کرده است که گفت: از پیامبر ﷺ دو ظرف حدیث حفظ کردم که یکی را در میان مردم پخش می کنم؛ لما در صورت پخش ظرف دوم این گلو بریده می شود. (بخاری، بی تا: ۱ / ۲۸) چگونه ممکن است پیامبر ﷺ احادیثی را از همه صحابه کتمان کرده باشد، و فقط به ابوهریره آن هم کسی که بعد از سال نهم هجری مسلمان شده گفته باشد!

دو. ابوهریره تدلیس می کرد (روایاتی را که از صحابه شنیده بود به پیامبر ﷺ نسبت می داد) مثلاً روایت: «مَنْ أَدْرَكَ الصَّبْحَ وَ هُوَ جُنُبٌ فَلَا يَصُومُ» را از قول پیامبر روایت می کرد و برلساس آن فتوا می داد (ابن حجر، ۵: ۴۱، ۱ / ۶۵ و ۶۶) وقتی عایشه بر او اشکال گرفت که خود پیامبر ﷺ چنین رفتار نمی کرد بلکه روزه را ادامه می داد؛

بوهریه گفت: من از فضل بن عباس و اسامة بن زید شنیده‌ام (همان سه. تهمت به مقام نبوت: بوهریه می‌گوید: نماز برپا شد و صفوف آرسته گردید. رسول خدا در جایگاه نماز ایستاد؛ بعد یادش آمد که جنب است! به ما گفت: منتظر بمانید؛ سپس، غسل کرده بازگشت. (بخاری، بی‌تا: ۱ / ۷۲ و ۱ / ۵۷) چگونه عقل قبول کند که پیامبر ﷺ نسبت به تطهیر خود غفلت داشته و در جایگاه نماز حاضر شده و بعد یادش آمده باشد که جنب است!؟

## ۲. عبدالله بن عمرو عاص

از صحابه پیامبر ﷺ است. کنیه‌اش ابا محمد و به روایتی، عبدالرحمن بود (بن لئیر، ۳۶۴: ۳ / ۲۳۳) قبل از سلام لشمش «لعاص» بود که و بعد از مسلمان شدن، پیامبر ﷺ نام عبدالله بر او نهاد (نهی، ۳ / ۳: ۱۹۳ / ۷۹) وی زبان سُرّیانی را که زبان اصلی تورات است آموخته بود (عسکری، ۳۷۸: ۱۲ / ۳۰، زرکلی، بی‌تا: ۴ / ۱۱۱) معاویه مدت کوتاهی ولایت کوفه را به او سپرد (زرکلی، بی‌تا: ۴ / ۱۱۱) او در جنگ یرموک دو خورجین، پر از کتابهای لهل کتاب به دست آورد (بن کثیر، ۴۰۸: ۱ / ۲۵) عبدالله بن عمرو کتابهای یهود و نصاری را همواره مطالعه می‌کرد و توجه خاصی به آنها داشت. (نهی، ۳ / ۳: ۱۹۳ / ۸۱) مجاهد می‌گوید: نزد عبدالله بن عمرو عاص صحیفه‌ای دیدم پرسیدم این چیست؟ گفت: این صحیفه صادق نام دارد هرچه از پیامبر ﷺ شنیدم در آن نوشتم؛ درحالی که بین من و او هیچ کس دیگری نبود (بن سعد، بی‌تا: ۲ / ۳۷۳) وی از قول پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «بَلِّغُوا عَنِّي و لَوْ آيَةٌ و حَدِّثُوا عَن بَنِي إِسْرَائِيلَ و لَا حَرَجَ». (بن کثیر، ۴۰۸: ۲ / ۱۵۷)

## بنیان گذاران فرقه وهابیت

### ۱. احمد بن حلیم بن عبدالسلام بن خضر ابن تیمیه

وی در حرّان متولد شد و در کودکی به سبب ظلم قوم تاتار همراه با پدر و خانواده‌اش از حرّان به دمشق مهاجرت کرد (سرکیس، ۱۹۰: ۱ / ۵۵) ابن قیم جوزی از شاگردان ابن تیمیه و از کسانی بود که با وی به زندان رفت. (کثیر، ۳۹۸: ۲ / ۳۰۲) هنگامی که ابن تیمیه مرد ابن قیم تنقیح

تبویب و شرح و توضیح آثار به‌جای‌مانده از او را برعهده گرفت. (همان) دشمنان روزگار ابن تیمیه، با مشاهده لکار ضروریات دین، از او بیزاری جسته، به گمراهی وی حکم داند و توبه را بر او واجب دانستند. (خویی، ۳۹۵: ۱: ۴۷۰) در مصر، قاهره، لسکندریه و دوبار هم در مشق به زندان رفت و همان‌جا در بیستم ذی‌قعدة ۷۲۸ هجری وفات کرد (کحاله، بی‌تا: ۱ / ۲۶۱)

## ۲. محمد بن عبدالوهاب

عقاید و آرای ابن تیمیه، قرن‌ها به بوته فراموشی سپرده شده بود تا اینکه در قرن دوازدهم هجری، محمد بن عبدالوهاب نجدی (۱۲۰۶ - ۱۱۱۵ ق) ظهور کرد و به ترویج عقاید او پرداخت. وی بیش از هر چیزی بر همان آرای که ابن تیمیه ابداع کرده بود پای فشرد و آنها را جزء عقاید و اصول مسلم مسلمانان مطرح کرد اولین کسی که علیه محمد بن عبدالوهاب دست به نگارش زد برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب بود که کتاب‌های: *الصواعق الالهية في الرد علي الوهابية* و *فصل الخطاب في الرد علي محمد بن عبد الوهاب* را نوشت. (رضوی، بی‌تا: ۱۲۰) سپس نقدهایی از ناحیه علمای مصر، هند، سوریه و عراق علیه او نوشته شد. (همان) کتاب *فصل الخطاب* وی، تأثیر چشمگیری در شناسایی مردم نسبت به اعتقادات و شریعت وهابیت داشت و مورد پذیرش قرار گرفت. (همان) سلیمان به‌لحاظ دانش، صداقت و مقبولیتی که در میان مردم داشت، گواه صادقی علیه برادرش بود. (نجدی حنبلی، بی‌تا: ۱۲۰) استادش شیخ محمد بن سلیمان کردی او را چنین نصیحت می‌کرد:

من تو را سفارش به خدای تعالی می‌کنم که زبانت را از بدگویی مسلمانان بازداری. تو توجیهی نداری که به عامه مسلمانان نسبت کفر می‌دهی، درحالی‌که تو خود را از مسلمانان جدا کشیده و مسیری غیر از مسیر آنان در پیش گرفته‌ای. (عبدالسلام: ۱۴۱۶: ۷۶)

## ویژگی‌های خدای وهابی‌ها

### ۱. دست دارد

اوصاف خداوند در تورات موجود با اعتقادات وهابیت، در این باره، بسیار مشترک است.

بن تیمیه می گوید:

تورات پر از توصیفات الهی است؛ و اگر این توصیفات جزء تحریفات و تغییرات تورات بود، پیامبر ﷺ آنها را انکار می کرد؛ در صورتی که وقتی مقابل پیامبر ﷺ آن صفات بیان شد. وی از باب تعجب و تصدیق خندید و بر آنها اشکال نگرفت. (ابن اثیر، بی تا: ۲۰)

شاهد بن تیمیه روایت ذیل است:

بخاری و مسلم هر دو از ابن مسعود روایت کرده اند که: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَاوَاتِ عَلَيَّ إِضْبَعٍ، وَالْأَرْضِينَ عَلَيَّ إِضْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَيَّ إِضْبَعٍ، وَالْمَاءَ عَلَيَّ إِضْبَعٍ، وَالتُّرَى عَلَيَّ إِضْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَيَّ إِضْبَعٍ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ. فَضَجَّ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِدُهُ، تَصَدِيقًا لِقَوْلِ الْجَبْرِ، ثُمَّ قَرَأَ: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (فقیه‌هی، بی تا: ۸۴) با اختلاف جزئی (بخاری، ۳۳ / ۶ و ۸ / ۱۷۴، نيسابوری، بی تا: ۸ / ۱۲۵ و ۱۲۶) از عبارت «عَلَيَّ إِضْبَعٍ» استنباط می شود که خداوند، پنج لگشت دارد (همان) [البته در این روایت شش لگشت برای خداوند بر شمرده شده است] در روایتی که مسلم از عبدالله بن عمر آورده که «خداوند در روز قیامت آسمان‌ها را با دست رست و زمین‌های هفتگانه را با دست چپش می گیرد»، (همان) معلوم می شود که خداوند دو دست دارد یکی دست رست و دیگری دست چپ؛ و چون این حدیث با حدیث دیگری از صحیح مسلم که: «كَلَّمَا يَدِيهِ يَمِينٌ» (همان، ۴۱۵: ۸ / ۵۱، طبری، ۹ / ۵۳) تعارض دارد آن را چنین توجیه می کنند که یکی از هستان خداوند از لحاظ لسم «دست چپ» است، لذا از لحاظ معنا و شرافت هر دو «دست رست» اند، چون در هیچ یک نقصی وجود ندارد تا یکی نسبت به دیگری چپ شمرده شود. (فقیه‌هی، بی تا: ۸۵) محمد بن عبدالوهاب تصریح می کند که سلام و یهود، درباره دست داشتن خداوند، هم عقیده اند. (لهیمید، بی تا: ۲۰۵)

### نقد

در نقد اعتقاد به هست داشتن خداوند می‌توان به مواردی اشاره کرد که هر عقل سلیمی با توجه به آن به سطحی و غیرواقعی بودن اعتقادات فوق انعان خولهد کرد این امله عبارت‌اند از:

#### یک. هماهنگی با تورات موجود

در تورات موجود آمده است، «به تحقیق هست من زمین را بنیان کرد و هست رست من آسمان‌ها را به وجب پیمود وقتی که آنها را می‌خولم با هم می‌ایستند» (الشعیاء: ۴۹ / ۱۰) همچنین در مزمو ر آمده است: «حضرت داوود از خداوند تقاضا می‌کند که چرا هست رست خود را زیر بغل قرار داده و آن را از مردم باز داشته است؟» (مزمو ر: ۷۴ / ۱۱) «خداوند هست رست خود را دراز کرده، هانم رامس نمود و به من گفت: اینک کلمات خود را بر هانم گذاشتم» (یرمیاه: ۹ / ۱) حرمیاه نبی می‌گوید: «خدای لسرئیل به من فرمود که این جام شراب را از هست رست من بگیر و آن را به تمامی قبایلی که به طرف آن می‌فرستم بنوشان». (همان: ۲۵ / ۱۵) «جا مرا از دست خدا گرفتم و به همگی قبایلی که خداوند من را بهسوی ایشان فرستاده بود نوشانیدم». (همان: ۲۵ / ۱۷)

#### دو. تعارض با عقل

لازمه اعضا و جوارح داشتن خداوند مرکب بودن بوده، ترکیب از ویژگی‌های ممکن الوجود است که منجر به نیاز و وابستگی می‌شود در صورتی که خداوند واجب الوجود و بی‌نیاز است. (مفید، بی‌تا: ۳۰) اگر خداوند مرکب باشد نیاز به جزء داشته، جزء خداوند غیر از اوست؛ بنابراین، او نیاز به غیر خولهد داشت. (همان) کسی که برای خداوند اعضا و جوارح قائل است، یا فقط اعتقاد به همان اعضا و جوارحی دارد که در قرآن ذکر شده یا از خودش هم اعضا و جوارحی بر او می‌فزاید. در صورت نخست خدایی را اثبات کردیم که یک چهره (کل شیء هالک إلیا وجهه) با چشمان متعدد (تجری بأعیننا) یک پهلو (یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله) با دستان زیاد (مما عملت أیدینا) و یک ساق پا دارد (یوم یكشف عن ساق) که در این صورت، خدایی زشت‌تر از او قابل تصور نیست. در فرض دوم نیز، عدول از مبنای خود و هست یازیدن به تاویل لازم می‌آید. پس چنین کسی، ناگزیر باید دلایل عقلی را

بپذیرد (فخرالدین رازی، ۴۲۰: ۲۶ / ۴۱۰ با تلخیص)

#### سه. تعارض با روایات

کلینی از محمد بن مسلم و او از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که از امام پرسید مردم عراق خیال می‌کنند خداوند می‌شنود با غیر از آن چیزی که می‌بیند، و می‌بیند با غیر از آن چیزی که می‌شنود امام علیه السلام فرمود: آنها دروغ می‌گویند، ملحد شده و خدا را تشبیه می‌کنند. (کلینی، ۳۶۵: ۱ / ۱۰۸) در جنگ جمل عربی از حضرت علی علیه السلام می‌پرسد که آیا خداوند واحد است؟ حضرت در پاسخ او می‌گوید: واحد چهار معنا دارد که دوتا بر خداوند غیر جایز و دوتای دیگر جایز است. معانی غیر جایز عبارتند از، واحد عددی و واحد نوعی و معانی جایز عبارتند از، واحد بمعنای کسی یا چیزی که مثل و مانند ندارد و بمعنای تقسیم نشدنی در خارج، وهم و عقل. (مجلسی، ۴۰۳: ۳ / ۲۰۷ و ۲۰۸ با تلخیص؛ صدوق، ۳۹۸: ۸۳؛ صدوق، ۴۰۳: ۲ باب الواحد، ح ۱؛ همو، ۳۶۱: ۶ / ح ۲)

#### چهار. عدول از شیوه اهل لغت

لهل لغت معانی متعددی برای واژه «ید» بیان کرده‌اند که عبارتند از:

نعمت، احسان (جوهری، بی تا: ۶ / ۳۵۴) قدرت؛ (وَ السَّمَاءُ بَيِّنَاتٌ لِّأَيِّدٍ) با قدرت آفریدیم (همان) (يُدُّ اللَّهُ بِسُلْطَانٍ) ای: مبسوطه «بسط لید» کنایه از بخشش، و بصورت تمثیل، نیز به کار رفته است. درحقیقت نه هستی است و نه گشودگی؛ خداوند از چنین چیزی منزّه است. (بن لئیر، ۳۶۴: ۱ / ۱۲۷) لید: لکفه القدرة، النعمة، السلطان (بن منظور، ۴۰۵: ۱ / ۴۲۳) ید النهار: طول زمان، بدلریح: قدرت باد (همان) «اليد في هذا لفلان» او در این کار قدرت نافذی دارد (همان) لید: القدرة (عبدالقادر رازی، ۴۱۵: ۱ / ۳۸۰) «مالي بفلان یدان» بر او تسلطی ندارم (همان)

#### پنج. نادیده گرفتن تفاسیر

یکی از ویژگی‌های تفاسیر درست آن است که مفسر نگاهی به تفاسیر پیشینیان خود داشته باشد تا باعث کج‌فهمی در برداشت از آیات قرآن نشود و در پرتگاه تفسیر به رأی سقوط نکند،

چنانکه برای فرقه وهابیت در برداشت از آیات صفات اتفاق افتاده است. و قوله: (لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) و (مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا) و (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) و (لِتُضَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي) و (تَجْرِي بَأَعْيُنِنَا) و (هَالِكِ إِلَّا وَجْهَهُ) اکثر است، این آیات را بر اساس قانون لغوی و استعاره‌ای و دیگر فنون‌های سخن تفسیر می‌کنند. (لدلسی ابوحيان، ۱۳۰: ۴ / ۵ / ۳۱) (لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) ای: بقوتی. قُوَّةُ الْعِلْمِ، و قُوَّةُ الْقَدْرَةِ. (همان: ۳ / ۱۷۴) درباره تفسیر آیه فوق از امام صادق علیه السلام پرسش شد. آن حضرت فرمود «ید» در کلام عرب بمعنای قدرت و نعمت هم آمده است. سپس حضرت چند شاهد قرآنی ذکر می‌کند: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ» و قال: وَ السَّمَاءَ بَيْنَاهَا بِاَيْدِ اِي بَقْوَةِ، و قال: «وَ اَيْدِيَهُمْ بَرُوحٍ مِنْهُ» ای بقوة. (عروسی حویزی، ۵: ۱۶۵ / ۱۲۹ و ۱۳۰) برای لفظ «ید» پنج وجه در لغت بیان شده است: عضو بدن؛ نعمت «لِفَلَانٍ عَنِي يَدٌ اشْكُرُهَا»؛ قدرت (وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ)؛ مالکیت (أَوْ يَغْفُؤَا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النَّكَاحِ)؛ تحقیق نسبت فعل و عملی به کسی (لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) خودم متولی و متصدی آفرینش او بوده‌ام؛ (میرزا خسروئی، ۳۹۰: ۲ / ۴۲۱) همچنین در کلام عرب به آدم بخشنده مبسوط الید یا فیاض الکفّه و به آدم بخیل، مقبوض الکف یا لِرَّ اِلْاَصَابِعِ؛ انگشتان بهم چسبیده گفته می‌شود (همان)

## ۲. بالای عرش نشسته است

بن تیمیه ادعا می‌کند که خدا حقیقتاً بالای عرش است. ذات خدا بالای ذات عرش قرار گرفته است. (بن تیمیه، بی تا ج: ۱۰) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى یعنی «ارتفع علی العرش»، «علا علی العرش» (همان) وی به استناد روایتی از احمد بن حنبل می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نماز چشمانش را به سوی آسمان می‌دوخت تا اینکه آیات (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) بروی نازل شد؛ پس از آن ایشان همواره به سجده گاهش نگاه می‌کرد (همو، بی تا ب: ۸) اگر چنین چیزی درست می‌بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله، نهی از چشم برداشتن از جهتی و لمر به جهتی دیگر نمی‌شد.

(همان) ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده است که:

شخصی کنیز عجمی را نزد پیامبر ﷺ آورد و گفت: بر ذمه من آزاد کردن برده‌ای است؛ و شما این کنیز را آزاد کن؟ رسول خدا ﷺ از آن زن پرسید که خدا کجاست؟ زن اشاره کرد به آسمان، دوباره پرسید که من کی هستم؟ زن اشاره کرد به رسول خدا ﷺ و به سوی آسمان؛ یعنی تو رسول خدا هستی. پیامبر ﷺ فرمود: او را آزاد کن که مؤمن است. (ابن خزیمه، ۱۴۰۸: ۱۲۳)

وقتی خداوند بر روی عرش می‌نشیند، به اندازه چهار بند انگشت اضافه می‌آید؛ و از آن صدایی شنیده می‌شود مانند صدایی که هنگام مسوار شدن از جهاز شتر، شنیده می‌شود (بن حنبل، بی تا ب: ۱ / ح ۵۹۳) نوشتن و خواندن لستوی بصورت لستولی، تأویل نیست، بلکه تحریف لست؛ زیرا حرف «ل» را از خود به آن اضافه می‌کنند که موجب تغییر کلمه می‌شود اگر این تغییر را لجا ندهند، از آیه همان چیزی فهمیده می‌شود که در قرآن آمده است. (حوالی، بی تا: ۱ / ۳۴) آیا لستوا چیزی جز نشستن است؟ (بن حنبل، بی تا لقه: ۱ / ۲)

#### نقد

یک. تعارض با آیات محکمت قرآن

لستوا از آیات متشابه قرآن است که معنای نشستن، قدرت و استیلا می‌دهد. معنای اول آن بر خداوند جایز نیست به دلیل آیه محکم (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ). (نیشابوری، ۱۴۹۵: ۱ / ۱۸۱)

دو. هماهنگی با تورات موجود

در کتاب مقدس می‌خوانیم: «خدا بر روی تخت خود در آسمان‌ها نشسته است و به آنان [پادشاهان و رهبران متحد شده بر علیه خدا] لبخند می‌زند و آنان را خوار و لیلیل خواهد کرد» (مزمور: ۴ / ۲) او همچنان بر تخت آسمانی خود نشسته است. (مزمور: ۴ / ۱۱) «خداوند می‌فرماید که آسمان‌ها کرسی و زمین قدمگاه من است. (اشعیا: ۶۴ / ۱) «خداوند از آسمان دست خود را دراز کرد و من را از اعماق آبهای بسیار بیرون کشید» (مزمور: ۱۶ / ۱۸) «خدا از آسمان‌های مقدس با دست رست خود من را نجات خواهد داد». (همان: ۶ / ۲۱)

### سه. تعارض با عقل

فزون بر آنکه نزول، صعود و استقرار، از ویژگی‌های موجود جسمانی است. و چنین موجودی قابل اشاره با حواس و محدود خواهد بود. ابن تیمیه اشکالات دیگری را از قول مخالفین استوای خدا بر عرش مطرح می‌کند، مانند: خداوند که در ثلث آخر شب به آسمان دنیا می‌آید، آیا محاط در دنیا نمی‌شود؟ (ابن تیمیه، بی تا: ۱) خداوند در هنگام نزول، با عرش نازل می‌شود یا از عرش پایین آمده و بدون عرش نازل می‌شود؟ در فرضی که از عرش جدا شود؛ آیا خداوند همواره در مقام عرش قرار دارد؟ یا گاهی در عرش است و گاهی بر روی عرش نیست؟ (همان) وی پس از طرح اشکالات مخالفین بدون ارائه پاسخی منطقی و عقلانی به آنها، یک سری شبهات دیگری را که بنا بر مسلک او، بر مخالفین وارد است مطرح می‌کند. (همان: ۱۲)

### چهار. عدول از شیوه اهل لغت

اهل لغت برای واژه استوی کاربرهای مختلفی برشمرده‌اند که عبارت‌اند از:

«استوی الطعام»: غذا پخته شد؛ (طریحی، ۴۰۸: ۱/۲/۴۷۵)

«استوی القوم علی المال»: به‌طور یکسان دریافت کردند، و بر یکدیگر برتری نیافتند؛ (همان)

«استوی علی سریر الملک»: کنایه از تصاحب آن است؛ اگرچه بر روی آن ننشسته باشد؛ (همان)

«استوی علی بعیره»: بر پشت شترش سوار شد؛ (همان)

«استوی الشیء»: اعتدال یافت؛ (ابن منظور، ۴۰۵: ۱/۴/۴۹۴)

«استوی الرجل»: به کمال رسید؛ (همان)

«استوی الی السماء»: به‌سوی آسمان قصد کرد؛ (همان) و استوی:

«لستولی» و «ظهر» چنان‌که در بیت:

قد استوی بشرٌ من غیر سیفٍ و لا

به همین معنای اخیر آمده است؛ (همان)

«استوی علی عرشه»: آن را تصاحب کرد (زبیدی، بی تا: ۴/ ۳۳۳)

عرش در لغت: به تخت و تاج پادشاه گفته می شود چنان که قرآن کریم آن را درباره ملکه سبا به کار برده است. (وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) (نمل/ ۲۳)، (أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُ شَيْهَاتٍ) عرش در معنای استعاره و کنایه در غیر تخت هم به کار می رود (ابن منظور، ۵/ ۴۰: ۶/ ۳۱۳) مانند: «تابوت»: اهْتَزَّ الْعَرْشُ لِمَوْتِ سَعْدِ. تابوت از حمل جنازه سعد خوشحال شد؛ «پایه و ستون» (وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرْوَشِهَا)؛ «سقف»، «سایه بان»، «بنایی که بر سر چاه آب ساخته می شود»، «پشت پا»، «چوب» و لمثال آن (همان؛ زبیدی، بی تا: ۴/ ۳۳۱)

استوی علی العرش در تفاسیر: مفسرین لهل سنت در آیاتی که درباره «لستوای خدا بر عرش» آمده (اعراف/ ۵۴؛ یونس/ ۳؛ رعد/ ۲، طه/ ۵؛ فرقان/ ۵۹؛ سجده/ ۴؛ حدید/ ۴) دو هسته اند: کسانی که تحت تأثیر برهان های عقلی قرار گرفته اند که حمل آیات فوق را بر ظاهر محال می دانند: فخر رازی از کسانی است که قزون بر امله نقلی، شانزده دلیل عقلی آورده است که قرار گرفتن خدا بر روی عرش، با عقل منافات دارد (فخرالدین رازی ۴۲۰: ۱۴/ ۲۶۷ - ۲۵۹) وی در جای دیگر آورده است، روایتی که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که او گفته است کرسی جایگاه پاهای خداوند است، چنین گفتاری از ابن عباس بعید به نظر می رسد؛ زیرا خداوند منزله از اعضا و جوارح است. (همان: ۷/ ۱۳) جصاص یکی دیگر از مفسران لهل سنت می گوید: بر اساس برهین قطعی، خداوند از جسم مکان و زمان منزله است؛ بنابراین، مراد از عرش در این آیات عبارت است از لستیلا و سلطه بر ملکوت در ازل و ابد. (جصاص، ۵/ ۴۰: ۵/ ۴۹) علی العرش حکایت از قیومیت علمی و تدبیری خداوند، و استوی حکایت از لستیلائی وی دارد (ملاحویش آل غازی، ۳۸۲: ۲/ ۱۸۲) لستوای خدا بر عرش نزد ابی المعالی و دیگر متکلمان حاذق، به معنای مالکیت و قدرت است. (ثعالبی، ۳: ۱۹۸ / ۳۷) لستوای بر عرش کنایه از مقام سیطره عالی و رسلخ خداوند است. (سید قطب بی تا: ۳/ ۱۷۶۲: ۴/ ۴۴ و ۲۰۳۳۸) لستوی در آیه ۵۶ سوره اعراف چنان است که در شعر:

قد استوی بشرٌ من غیر سیفٍ و لا

(زحیلی، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۲۱)

گروه دیگر که تحت تأثیر لهل حدیث قرار گرفته‌اند، آیات فوق را بر معنای ظاهری حمل می‌کنند. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳ / ۹۱) اگرچه گاهی ناخودآگاه یا از روی آگاهی از تأویلی که آن را مترادف با تحریف می‌دانند، استفاده می‌کنند. چنان‌که یکی از مفسران وهابی‌ها در تفسیر آیه: **وَ السَّمَاءُ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ** می‌گوید: ای بنی‌ها «بِقُوَّة» (عشیمین، بی‌تا، تفسیر سوره عم، ذیل آیه ۱۲)

### ۳. چشم و گوش دارد

بوهیرره روایت می‌کند، هرگاه رسول خدا آیه کریمه: **(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا)** را تلاوت می‌کرد وقتی به **«إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»** می‌رسید، دو لگشت سیب‌بهره را بر روی چشم و دو لگشت شست را بر روی گوش می‌گذشت. (حاکم نیسابوری، ۱۴۰۶: ۱ / ۲۴) در این حدیث، کیفیت شنوایی و بینایی خدا در قالب مثال مشخص شده است.

### نقد

#### یک. هماهنگی با تورات موجود

وهابی‌ها چشم و گوش را به معنای ظاهری که عبارت است از اعضا و جوارح از آیات قرآن برداشت کرده‌اند چنان‌که یهود در تورات موجود از آن همین معنا را فهمیده است.

نحمیای نبی از خداوند تقاضا می‌کند که گوش‌هایش را قیق کرده و چشمانش را باز کند تا استدعای بنده‌اش را بشنود (نحمیاه: ۶ / ۱) «چشمانش لسان را می‌بیند و پلک‌هایش آسمان را امتحان می‌کند». (مزمور: ۴ / ۱۱) «خداوند از آسمان‌ها نگاه می‌کند و همه لسان‌ها را می‌بیند و از محل سکونت خود تمام مساکنان جهان را زیر نظر دارد». (مزمور: ۳۳ / ۱۳ و ۱۴)

معنای استعاره‌ای عین در لغت: راغب واژه «لعین» را در آیات ذیل، خارج از معنای ظاهری، و به صورت استعاره و کنایه می‌داند. **(فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا) (مؤمنون / ۲۷)**، **(وَ لِيُضَعَّ عَلَىٰ عَيْنِي) (طه / ۳۹)**، **(وَ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا) (هود / ۳۷)**، و

اَضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا (طور / ۴۸)، (تَجْرِي  
بِأَعْيُنِنَا). (قمر / ۱۴؛ رتبع لصفهانی، ۱۴۲: ماده عین) گاهی از عین، نظارت، حفظ  
و زیر نظر گرفتن است. (قرشی، ۳۷۱: ۵ / ۸۵)

عین در تفاسیر: قریب به اتفاق مفسرین ویژه «عین» را در آیات فوق به حفظ، حرست، نظارت  
و ... تأویل کرده‌اند: (وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ بِأَعْيُنِنَا) بحفظنا و رعایتنا  
(بن عجیبه، ۴۱۸: ۲ / ۵۲۷) قیل بحفظنا و بعلمنا (نحاس، ۴۰۹: ۲ / ۱۶۸)  
برعایتنا و حفظنا (خطیب بی‌تا: ۶ / ۱۱۳۸) از قول مجاهد: چنان‌که ما به تو  
دستور می‌دهیم (سیوطی، ۴۰۴: ۳ / ۲۲۷) از ابن عباس بمرأی منا، ربیع: بحفظنا، مقاتل: بعلمنا  
(بن جوزی، ۳۸۶: ۲ / ۳۷۲) همچنین تفاسیر: (سمرقندی، بی‌تا: ۲ / ۴۹؛ شوکانی، ۴۱۴: ۲ /  
۵۶۴؛ نخجولوی، ۹۱۹: ۱ / ۳۵۳؛ قلمی، ۴۱۸: ۶ / ۹۲)

فخر رازی با بیان امله فراوان می‌گوید:

در آیات فوق نمی‌توان کلمه «اعیننا» را بر ظاهرش حمل کرد؛ چون لازم می‌آید که  
خداوند چشمان زیادی داشته باشد. همچنین حضرت نوح آن کشتی را به وسیله  
چشمان خداوند ساخته باشد؛ مانند: کَتَبْتُ بِالْقَلَمِ . قَطَعْتُ  
بِالسَّكِينِ؛ سوم آنکه خداوند از اعضا و جوارح منزّه است. (فخرالدین رازی،  
۱۴۲۰: ۱۷ / ۳۴۴)

وی در جای دیگر می‌گوید: چون چشم ابزار حفظ و نگهداری است، کلمه «عین» در  
حفظ و نگهداری هم به کار می‌رود. (همان: ۲۹ / ۲۹۷)

#### وهابیت و قاعده کلی صفات

وهابی‌ها در تمام آیات صفات، به پاسخ‌دهی که مالک بن انس درباره «لستوای خدا بر عرش» به  
پرسش‌کننده‌ای داد استناد کرده و می‌گویند: کسی که لستوا را به لستیلا تأویل کند، پاسخ‌دهی  
برخلاف پاسخ مالک داده، رهی غیر از راه مالک درپیش گرفته است. (عبداللطیفه بی‌تا: ۱۰۹)  
پاسخ‌دهی که مالک درباره لستوا داد پاسخ شفابخش و کفایت‌کننده‌ای است که می‌توان آن را  
درباره تمام صفات خدا مثل نزول، آمدن، هست، چهره و لثال آن اجرا کرد مثلاً درباره نزول

خدای گوییم؛ پایین آمدن خدا روشن است، چگونگی پایین آمدن بر ما پوشیده است. ایمان به پایین آمدن واجب است و سؤال کردن از پایین آمدن بدعت. (همان) مالک علم به استوارانی نکرد بلکه چگونگی استوای خدا بر عرش رانفی کرد و این شأنیت تمام صفاتی است که خداوند خود را به آن وصف کرده است. (بن تیمیه، بی تا ج: ۱۰) اگر درباره آیه: (إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى) پرسش شود که چگونه می شنود و می بیند؟ پاسخ می دهیم، شنوایی و بینایی خدا معلوم است. چگونگی شنوایی و بینایی بر ما پوشیده است. (همان) همچنین اگر کسی بپرسد که چگونه خدا با موسی صحبت کرد؟ پاسخ می دهیم که صحبت کردن معلوم است ولی کیفیت آن معلوم نیست. (همان)

وقتی از مالک از آیه پنجم سوره طه سؤال شد، وی در پاسخ گفت: «لستوای خدا بر عرش معلوم و کیفیت آن پوشیده و مجهول است؛ ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است». (بن تیمیه، بی تا ج: ذیل آیه ۵ سوره طه) البته پیش از مالک، وقتی از استادش ربیع از این آیه سؤال شده، گفت: لستوی روشن، و کیفیت آن مجهول است، بیانش از طرف خداوند و بلاغش از طرف رسول است. وظیفه ما ایمان آوردن به آن است. (همان)

#### تناقض گویی

در باب صفات خدا بن تیمیه گاهی با استناد به تورات، می گوید: تورات پر از توصیفات الهی است، اگر این توصیفات جزء تحریفات و تعبیرات تورات بود، پیامبر ﷺ آنها را نکار می کرد؛ در صورتی که وقتی مقابل پیامبر ﷺ آن صفات بیان شد، وی از باب تعجب و تصدیق خندید و از آنها اشکال نگرفت. (همو، بی تا الف: ۲۰) و در جای دیگر می گوید: ریشه تأویل از یهود به سلا م راه یافت: «لصل قول به تعطیل صفات از دلش آموختگان یهودی و مشرکین و گمرلهان صائبی گرفته شده است. (غنیمان، بی تا: ۷/۱؛ بن تیمیه، بی تا الف: ۱۱) اولین کسی که در سلا م قول به تعطیل صفات را ترویج کرد و گفت، خداوند حقیقتاً روی عرش قرار ندارد و لستوی به معنای لستیلاست، جهد بن درهم بود. (همان) جهد بن صفوان این مطالب را از وی گرفت و آشکار کرد و به لسم او تمام شد. (همان) بن تیمیه در ادامه می گوید: جهد بن درهم آنها را از بان بن سمعان و او از طالوت و طالوت از لیبید بن اعصم یهودی ساحر گرفته

ست. و او کسی بود که پیامبر ﷺ را سحر و جادو می‌کرد (همان)

### نتیجه

«لسرئیلیات» یک فریندی است که با کعب‌الاحبار و هم‌لیدیشان او شروع شده است. حلقه اولیه این سلسله را احبار یهودی و رهبران مسیحی تشکیل دادند، و حلقه فعلی آن در دست فرقه وهابیت است. غالب لیدرهای توحیدی وهابیت به کمک بعضی از صحابه و از طریق احبار یهود و رهبران مسیحی، و بسیاری از تابعین و لهل حدیث، به دست آنان رسیده است. فرقه وهابیت برای فرار از تأویل آیات و روایات صفات و رهایی از تشبیه و تجسیح، قید «بلاکیف» را قزوده‌لد. نهایت سخن آنها، آن است که خدا هستی دارد که نمونه ندارد؛ و نشستی دارد که قابل توصیف نیست. درحالی که لشکال در این نیست که آیا کیفیت اعضا و جوارح خدا بر ما روشن است یا خیر؟ بلکه لشکال در این است که طلاق اعضا و جوارح بر خداوند با آیات محکم قرآن و عقل منافات دارد.

### منابع و مأخذ

#### ۱. قرآن کریم.

۲. ابن ابی الحدید، بی تا، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بی جا، دار احیاء الکتب العربیه.

۳. ابن اثیر، ۳۶۴، ۱، النهایة فی غریب الحدیث، تحقیق احمد الزاوی - محمود محمد الطنحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

۴. \_\_\_\_\_، بی تا، اسد الغابة، تهران، اسماعیلیان.

۵. ابن تیمیه، بی تا، الف، العقیدة الحمویة الکبری، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.

۶. \_\_\_\_\_، بی تا، ب، رساله العرشیه، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.

۷. \_\_\_\_\_، بی تا، ج، رساله الاکلیل، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.

۸. \_\_\_\_\_، بی تا، د، شرح حدیث نزول، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.

٩. \_\_\_\_\_، بی تا ح، **مجموع الفتاوی**، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.
١٠. ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد ابن حاتم، ٣٩٣ ق، **کتاب الثقات**، حیدرآباد دکن، مؤسسه الکتب الثقافیه، الطبعة الاولى.
١١. ابن حجر عسقلانی، ١٤٠٤ ق، **التهذیب التهذیب**، دارالفکر، الطبعة الاولى.
١٢. \_\_\_\_\_، ١٤١٥ ق، **الاصابة فی تمییز الصحابة**، بیروت، دارالکتب العلمیه.
١٣. \_\_\_\_\_، بی تا، **فتح الباری شرح الصحیح البخاری**، بیروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر.
١٤. ابن حزم اندلسی، بی تا، **المحلی**، تحقیق محمد شاکر، بیروت، دارالفکر.
١٥. ابن حنبل، عبدالله بن احمد، بی تا الف، مسند، بیروت، دار صاد.
١٦. \_\_\_\_\_، بی تا ب، **کتاب السنة**، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.
١٧. ابن خزیمه، ١٤٠٨ ق، **کتاب التوحید و اثبات صفات الرب**، بیروت، دارالجيل.
١٨. ابن سعد، محمد، بی تا، **الطبقات الکبری**، بیروت، دار صادر، بی جا.
١٩. ابن عبدالوهاب، محمد، بی تا، **دعاوی المناوئین**، تهیه و تنظیم عبداللطیف عبدالعزيز بن محمد بن علی، بی جا.
٢٠. ابن عجیبه، احمد بن محمد، ١٤١٩ ق، **البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید**، قاهره، ناشر دکتر حسن عباس زکی.
٢١. ابن عساکر، بی تا، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری، دارالفکر.
٢٢. ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، ١٤١٠ ق، **تفسیر القرآن الکریم**، بیروت، دار مکتبه الهلال.
٢٣. ابن کثیر، ١٤٠٨ ق، **البدایة و النهایة**، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
٢٤. \_\_\_\_\_، ١٤١٢ ق، **تفسیر القرآن العظیم**، بیروت، دارالمعرفة.
٢٥. ابن منظور، ١٤٠٥ ق، **لسان العرب**، نشر أدب الحوزة، بی جا.
٢٦. ابوریه، محمود، بی تا، **اضواء علی السنة المحمدیه**، دارالکتاب الاسلامی، بی جا.

۲۷. احمد بن حنبل، بی تا، **مسند احمد**، بیروت، دارصادر.
۲۸. اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف، ۱۴۲۰ق، **البحر المحيط فی التفسیر**، بیروت، دارالفکر.
۲۹. بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۱ق، **حلیة الابرار فی احوال محمد وآله الاطهار**، تحقیق شیخ غلامرضا مولانا البحرانی، بی جا، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۳۰. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ق، **صحیح بخاری**، بیروت، دارالفکر، چاپ فست از چاپخانه عامره در استانبول.
۳۱. ثعالبی، عبدالرحمن، ۱۴۱۸ق، **جواهر الحسان فی تفسیر القرآن**، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۲. جصاص، احمد بن علی، ۴۰۵ق، **احکام القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۳. جوهری اسماعیل بن حماد، بی تا، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه**، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۳۴. حاکم نيسابوری، محمد بن محمد، ۱۴۰۶ق، **المستدرک**، تحقیق دکتر يوسف مرعشلی، بیروت، دارالمعرفه.
۳۵. حوالی، سفر بن عبدالرحمن، بی تا، **شرح العقیده الطحاویة**، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشکاة الاسلامیه.
۳۶. خطیب، عبدالکریم، بی تا، **التفسیر القرآنی للقرآن**، بی جا.
۳۷. خمینی، سیدمصطفی، ۱۴۱۸ق، **تفسیر القرآن الکریم**، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۸. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۵ق، **البيان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالزهراء.
۳۹. ذهبی، شمس الدین، ۱۴۱۳ق، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق شعيب ارزؤط، حسین اسد، بیروت، مؤسسه الرساله.

٤٠. \_\_\_\_\_، بی تا، **تذکره الحفاظ**، حجاز، کتابخانه حرم مکه.
٤١. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسن بن محمد، ٤١٢ ق، **مفردات غریب القرآن**، دمشق، بیروت، دار العلم الدار الشامیة.
٤٢. رضوی، سیدمرتضی، بی تا، **آراء علماء السنة فی الوهابیة**، بی جا.
٤٣. زبیدی، محمدمرتضی، بی تا، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، مکتبه الحیاة.
٤٤. زحیلی، وهبة بن مصطفى، ٤١٨ ق، **التفسیر المنیر فی العقیدة والشريعة والمنهج**، بیروت، دمشق، دارالفکر المعاصر.
٤٥. زرکلی، خیرالدین، بی تا، **الاعلام قاموس تراجم**، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الخامسة.
٤٦. سرکیس، یوسف الیان، ٤١٠ ق، **معجم المطبوعات العربیة والمعربة**، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
٤٧. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بی تا، **بحر العلوم**، بی جا.
٤٨. سیدقطب، ابراهیم، بی تا، **فی ظلال القرآن**، قاهره، دارالشرق.
٤٩. سیوطی، جلال الدین، ٤٠٤ ق، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
٥٠. شوکانی، محمد بن علی، ٤١٤ ق، **فتح القدير**، بیروت، دار ابن کثیر، دارالکلم الطیب.
٥١. صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، ٣٦١ ق، **معانی الاخبار**، قم، جامعه مدرسین.
٥٢. \_\_\_\_\_، ٣٩٨ ق، **التوحید**، قم، جامعه مدرسین.
٥٣. \_\_\_\_\_، ٤٠٣ ق، **خصال**، قم، جامعه مدرسین.
٥٤. طبری، محمد بن جریر، ٤١٥ ق، **جامع البیان عن تأویل آی القرآن**، ضبط، توثیق و تحریح: صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر.

۵۵. \_\_\_\_\_، بی‌تا، **تاریخ الامم و الملوك**، تحقیق نخبة العلماء الاجلاء، بیروت، مؤسسة الاعلمی.

۵۶. طریحی، فخرالدین، ۱۴۰۸ ق، **مجمع البحرين**، تحقیق سیداحمد حسینی، مکتب نشر الثقافة الاسلامیه.

۵۷. عاملی، سیدجعفر مرتضی، ۱۴۱۵ ق، **الصحيح من سيرة النبي الاعظم**، بیروت، دار الهادی، الطبعة الرابعة.

۵۸. عبدالقادر رازی، محمد بن ابوبکر، ۱۴۱۵ ق، **مختار الصحاح**، تحقیق احمد شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵۹. عبداللطیف، عبدالعزيز بن محمد بن علی، بی‌تا، **دعاوی المناوئين لدعوة شيخ محمد بن عبد الوهاب**.

۶۰. عثمین، محمد بن صالح، بی‌تا، **القول المفید علی کتاب التوحید**، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشكاة الاسلامیه.

۶۱. \_\_\_\_\_، **تفسیر القرآن** (سوره بقره و جزء عم را تفسیر کرده است)، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشكاة الاسلامیه.

۶۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، **تفسیر نور الثقلین**، قم، اسماعیلیان.

۶۳. عسکری، سیدمرتضی، ۱۳۷۱، **نقش ائمه در احیای دین**، ج ۱۲، بی‌جا، مجمع علمی اسلامی.

۶۴. عبدالسلام، عمر، ۱۴۱۶ ق، **مخالفة الوهابية للقرآن و السنة**، بیروت، دار الهدایة.

۶۵. غنیمان، عبدالله بن محمد، **شرح کتاب التوحید (صحيح بخاری، ج ۱)**، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشكاة الاسلامیه.

۶۶. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، **مفاتیح الغیب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۶۷. فقیهی، علی بن حسین بن احمد، **التعلیقات البازیه علی کتاب التوحید**، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشكاة الاسلامیه.
۶۸. قاسمی، محمد جمال الدین، ۱۴۱۸ ق، **محاسن التأویل**، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶۹. قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، **قاموس القرآن**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۷۰. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴ ش، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران، ناصرخسرو.
۷۱. **کتاب مقدس**.
۷۲. کثیری، سیدمحمد، ۱۴۱۸ ق، **السلفیه بین اهل السنه والامامیه**، بیروت، الغدیر.
۷۳. کحاله، عمررضا، بی تا، **معجم المؤلفین و تراجم مصنفی الکتب العربیه**، بیروت، مکتبه المثنی.
۷۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵ ش، **الکافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۷۵. لهیمید، سلیمان بن محمد، بی تا، **شرح کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب**، عربستان سعودی، رفحاء.
۷۶. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۷۷. معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۹، **تفسیر و مفسران**، قم، مؤسسه فرهنگي التمهید.
۷۸. معین، محمد، ۱۳۶۳، **فرهنگ معین**، تهران، چاپخانه سپهر.
۷۹. مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، **تفسیر کاشف**، تهران، دارالکتاب الاسلامی.
۸۰. مفید، بی تا، **النکت الاعتقادیه**، بیروت، دارالمفید.
۸۱. ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، ۱۳۸۲ ق، **بیان المعانی**، دمشق، مطبعة الترقی.
۸۲. میرزاخسروانی، علی رضا، ۱۳۹۰ ق، **تفسیر خسروی**، تهران، اسلامیه.
۸۳. نجدی حنبلی، سلیمان بن عبدالوهاب، بی تا، **فصل الخطاب من کتاب الله و حدیث الرسول و کلام العلماء فی مذهب ابن عبدالوهاب**، تحقیق انجمن دانشمندان، نسخه الکترونیکی، مکتبه مشكاة الاسلامیه.

۸۴. نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، ۱۴۲۱ق، **اعراب القرآن (نحاس)**، بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیة.
۸۵. نخجوانی، نعمت الله بن محمود، ۱۹۹۹م، **الفواتح الالهیه فی مفاتح الغیبیة**، مصر، دارالركابی للنشر.
۸۶. نمیری، عمر بن شهبه، بی تا، **تاریخ المدینه المنوره**، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم، دارالفکر.
۸۷. نووی، ۴۰۷ق، صحیح مسلم به شرح النووی، بیروت، دارالکتاب العربی.
۸۸. نیشابوری، مسلم بن حجاج، بی تا، **صحیح مسلم**، بیروت، دارالفکر.
۸۹. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن، ۱۴۱۵ق، **ایجاز البیان عن معانی القرآن**، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
۹۰. نجدی حنبلی، سلیمان بن عبدالوهاب، بی تا، **فصل الخطاب من کتاب الله وحديث الرسول وكلام العلماء فی مذهب ابن عبدالوهاب**، تحقیق لجنة من العلماء، بی جا.